



تشدید تضادها و عمیق‌تر شدن بحران

دستمزدهای کارگری و ترس اصلی سرمایه داران

همانگونه که انتظار می‌رفت بحران در روابط جمهوری اسلامی با آمریکا و متحدانش به مرحله حادتری وارد شد. روز ۲۴ مارس شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۱۷۴۷ را به اتفاق آراء علیه حکومت اسلامی به تصویب رساند. این قطعنامه علاوه بر بسط تحریم‌های مورد نظر قطعنامه ۱۷۳۷، تحریم‌های جدیدی را علیه جمهوری اسلامی در نظر گرفته است که مهمترین آن‌ها ممنوعیت پرداخت وام و کمک مالی به رژیم، خرید و فروش اسلحه توسط جمهوری اسلامی و در نتیجه، کنترل نقل و انتقالات زمینی، هوایی و دریایی ایران به منظور ممنوعیت از خرید و فروش سلاح توسط جمهوری اسلامی است. قطعنامه جدید شورای امنیت نیز یک ضرب‌الاجل ۶۰ روزه را برای حکومت تعیین کرده و در صورتی که طی این مدت رژیم به خواست اژانس انرژی اتمی و شورای امنیت مبنی بر تعلیق غنی سازی اورانیوم اقدام نکند، تحریم‌ها و اقدامات دیگری در دستور کار قرار خواهند گرفت.

گرچه نفس صدور این قطعنامه نشانی از تعمیق بحران در روابط حکومت با آمریکا و متحدانش است، اما سران حکومت هنوز بر این مساله پافشاری می‌کنند که اتفاق خاصی نیفتاده، تحریم‌های احتمالی تأثیری بر اقتصاد ایران نخواهند داشت، همه چیز تحت کنترل است و جمهوری اسلامی به غنی سازی اورانیوم ادامه خواهد داد. در عین حال هنوز جوهر این قطعنامه خشک نشده است که اتفاق دیگری بر حدت بحران افزود. دستگیری ۱۵ ملوان و تفنگدار دریایی انگلیس توسط جمهوری اسلامی، کشاندن آنان به تلویزیون و واداشتن شان به ندامت تلویزیونی، اعتراض شدید دولت انگلیس، شورای امنیت سازمان ملل، و اتحادیه اروپا را در پی داشت. در منطقه نیز دولت دست نشانده عراق و همچنین عربستان سعودی، خواستار آزادی ملوانان و تفنگداران دریایی انگلیس شدند. شکایت رسمی جمهوری اسلامی علیه انگلیس که گویا سفارت رژیم در بصره را مورد حمله قرار داده و اظهارات یکی از فرماندهان سپاه مبنی بر اینکه همزمان با حضور احمدی نژاد در خوزستان، دو جنگنده بمب افکن آمریکا حریم هوایی ایران را نقض کرده و بر فراز خوزستان به پرواز درآمده اند، و سرانجام در صفحه ۲

"اتحادیه اروپا"
از آغاز تا کنون ۴

شورای عالی کار در اجلاس ۱۶/۱۲/۸۵ خود، حداقل مزد روزانه‌ی کارگران شامل قانون کار را ۶ هزار و صد تومان تعیین نمود. در حالی که حتا به زعم رسانه‌ها و منابع خبری وابسته به حکومت، درآمد ماهانه‌ی کمتر از ۴۰۰ هزار تومان، زیر خط فقر محسوب می‌شود، شورای عالی کار در کمال بی‌شرمی و بر مبنای نرخ تورم ساختگی بانک مرکزی، حداقل مزد ماهانه را مبلغ ۱۸۳ هزار تومان تعیین نمود و با این مصوبه خود، به‌طور آگاهانه، ادامه زندگی در زیر خط فقر را بر میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده آن‌ها تحمیل نمود.

در برابر میزان افزایش قیمت‌ها و نرخ تورم و

همچنین در مقایسه با هزینه‌های ضروری برای تامین نیازهای اولیه یک خانوار کارگری، افزایش حداقل دستمزد آنقدر ناچیز و مسخره بود که جهرمی وزیر کار احمدی نژاد، وعده داد از طریق افزایش برخی مزایای شغلی و رفاهی، رقم کل دستمزد را "ترمیم" کند و آن را به ۲۰۰ هزار تومان برساند. از این رو، در حالی که در بند یک بخش‌نامه وزارت کار پیرامون نحوه محاسبه دستمزد سال ۸۶، حداقل مزد روزانه ۶ هزار و صد تومان تعیین شده است، در عین حال در بند دوم آن نیز گفته شده است " سایر سطوح مزدی نیز به میزان روزانه ده در صد نسبت به

در صفحه ۳

تلاش برای تبریئه "اکثریت" بی ثمر است ۸

معلمان و تداوم مبارزه برای تحقق مطالباتشان

زحمتکش ایران ماندگار خواهد شد. از آغاز نیمه دوم بهمن ماه ۸۵، که معلمان نخستین تجمع اعتراضی دور جدید مبارزات خود را جهت دست یابی به مطالباتشان، از جمله تحقق " نظام هماهنگ پرداخت حقوق"، در مقابل مجلس ارتجاع برگزار کردند، تا اعتصابات سراسری و اجتماعات بعدیشان، از جمله اجتماع بیست هزار نفری معلمان و دانش آموزان در مقابل مجلس، و سرانجام حمله وحشیانه نیروهای امنیتی رژیم، به اجتماع

در صفحه ۵

جمهوری اسلامی سرکوب‌های بیش‌تری را در دستور کار قرار داد!

مفاهیم استفاده می‌نماید دیگر چنان تفسیرآمیز و مایه‌ی مزاح است که چندان نیازی به تجزیه و تحلیل ندارد. اکثریت توده‌های مردم ایران از قضا در همین روزهای پیش از نوروز و هنگامی که با جیب‌های هر سال خالی‌تر از سال گذشته به مصاف بهای سرسام آور کالاهای خوراکی، پوشاکی و دیگر اقلام رفتند با پوست و استخوان خود متوجه شدند که چگونه رژیم

در صفحه ۶

خامنه‌ای در پیامش به مناسبت فرا رسیدن سال نو قول سرکوب‌های بیش‌تری را بر ضد توده‌های مردم داد و شماری از سردمداران رژیم مانند همیشه پشت سر وی ایستادند و از سخنانش پشتیبانی کرده و اکنون برای عملیاتی کردن رهنمودهای ولی فقیه آماده می‌شوند.

این که خامنه‌ای هر سال را به نام پیغمبر یا این امام و آن امام اسلامی نامگذاری می‌کند و بی‌شرمانه از "عدالت اجتماعی" و از این جمله

تشدید تضادها و ...

اعلام این خبر از سوی معاون وزارت خارجه آمریکا که یک مامور بازنشسته اف.بی. آی از ماه گذشته در ایران ناپدید شده است، همگی نشانه های آشکاری از این واقعیت هستند که طرفین هر چه بیشتر خود را برای یک رودروئی آماده می‌کنند.

دو ماه و نیم پیش هنگامی که شورای امنیت قطعنامه ۱۷۳۷ را صادر کرد، سران رژیم تلاش می‌کردند هراس‌شان را از عواقب صدور آن قطعنامه مخفی کنند. اظهار نظرهای دو پهلوی و گاه متناقض مقامات مختلف رژیم گرچه نشانی از اختلاف درونی حکومت بر سر برخورد به قطعنامه بود، در عین حال دربرگیرنده نوعی تقسیم کار برای طولانی‌کردن پروسه تصویب و اجرای قطعنامه‌ها و اقدامات بعدی شورای امنیت بود. پس از تصویب قطعنامه ۱۷۴۷، سران حکومت سیاست جدیدی در پیش گرفته اند. خامنه‌ای و به تبع او احمدی نژاد با قاطعیت بیشتری از ضرورت تداوم غنی‌سازی اورانیوم سخن گفتند و اعلام نمودند که جمهوری اسلامی برای مقابله با کلیه عواقبی که این مساله می‌تواند در پی داشته باشد، آمادگی کامل دارد. در پی این موضع‌گیری‌ها، هر کدام از مقامات حکومت که درباره چگونگی برخورد به تهدیدات و تحریم‌های شورای امنیت اظهار نظر می‌کنند، به تبع خامنه‌ای و احمدی نژاد از ضرورت ایستادگی بر مواضع قبلی حکومت و تداوم غنی‌سازی اورانیوم سخن می‌گویند. مانورهای نظامی آبی و خاکی سپاه و سایر نیروهای مسلح رژیم، به همراه تشدید باز هم بیشتر جو خفقان و سرکوب، همگی حاکی از این هستند که رژیم جمهوری اسلامی مصمم است تمام امکانات مادی و انسانی جامعه را در جهت تحقق رویاهای بلندپروازانه خود به کار گیرد.

در کمپ مقابل، جورج بوش که علیرغم ایجاد باتلاق خون در عراق، هنوز نتوانسته است "دمکراسی" موعود را در این کشور مستقر کند، علیرغم مخالفت افکار عمومی مردم جهان و از جمله آمریکا با جنگ طلبی و اشغالگری امپریالیستی، هارتر از پیش و زخمی از شکست در عراق و افغانستان، تلاش می‌کند شرایط را به نقطه‌ای سوق دهد که با حملات نظامی به ایران، هم به سران نافرمان و زیاده طلب حکومت اسلامی درسی داده باشد و هم شکست در عراق و افغانستان را جبران نماید. کشاندن پرونده اتمی ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل، وضع تحریم‌ها، تلاش‌های دیپلماتیک شبانه روزی برای متقاعد و همراه کردن متحدان متزلزل از جمله چین و روسیه، اعزام ناوهای جنگی و نیروهای نظامی بیشتر به خلیج فارس و تلاش در جهت شکل دادن به اتحادی از کشورهای منطقه علیه جمهوری اسلامی در زمره این اقدامات هستند. فجایعی که اشغال عراق و افغانستان به بار آورده است، سبب شده است که نه تنها در سطح افکار عمومی مردم آمریکا و اروپا بلکه در سطح جناح‌ها و احزاب در قدرت این کشورها نیز با مساله حمله نظامی به ایران، آشکارا مخالفت شود. از این رو طی هفته‌های گذشته، امپریالیسم آمریکا و انگلیس در کنار تدارکات نظامی و دیپلماتیک، در جهت دادن

افکار عمومی در راستای منافع خویش نیز بی‌توجه نبوده‌اند.

جمهوری اسلامی که اهداف و محرکش در تشدید درگیری با آمریکا در جوهر با اهداف ارتجاعی امپریالیسم یکی است و چیزی جز توسعه طلبی- هر چند مدل اسلامی آن- نیست، دستمایه لازم را در این زمینه به بهترین نحو، آماده کرده است. جمهوری اسلامی که تصور می‌کرد الی‌غیرالنهایی می‌تواند از تضادها و تفاوت منافع آمریکا با سایر قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری و عمدتاً روسیه و چین بهره ببرد، باین واقعیت مواجه شد که چین و روسیه نیز علیرغم استفاده از خوان یغمایی که عقد قراردادهای کلان اقتصادی، و صادرات اسلحه و کالاهای مصرفی به ایران برایشان گسترده است، در مقاطع تعیین کننده نه در کنار حکومت اسلامی که در کنار آمریکا و اروپا قرار گرفته‌اند. به هر میزان که سران حکومت از این مساله زخمی باشند اما این واقعیت است. امری که شریعتمداری سردبیر کیهان به عنوان "خیانت روسیه و چین" به جمهوری اسلامی از آن یاد می‌کند. در سطح افکار عمومی آمریکا و اروپا کدام عامل بهتر از کشاندن ۱۵ ملوان و تفنگدار دریایی دستگیر شده انگلیس توسط جمهوری اسلامی به تلویزیون و واداشتن آنان به ابراز انزجار و ندامت می‌توانست واکتس منفی از اقدامات رژیم اسلامی حاکم بر ایران را دامن زند؟ امپریالیسم آمریکا با اتکاء به قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی خود، و به کارگیری امکانات عظیم تبلیغاتی و با اتکاء به عملکرد جمهوری اسلامی، که با هیچ معیار و مقررات جهانی خوانائی ندارد، زمینه انزوای هر چه بیشتر سیاسی رژیم را فراهم می‌کند و در انتظار لحظه موعود است.

آن چه مسلم است این حجم از تمرکز نیروی نظامی توسط آمریکا و متحدانش از یک سو و حکومت اسلامی از سوی دیگر، چنین سطحی از تبلیغات طرفین علیه یکدیگر، و صف‌ارائی‌هایی که در منطقه و در سطح جهان بر سر مساله ایران شکل گرفته‌اند، نمی‌توانند در حالت سکون باقی بمانند. این بحران اگر از حالات بسیار بعید و غیرمحمتم صرف‌نظر کنیم، تنها می‌تواند تعمیق و تشدید و در نهایت با یک رودروئی نظامی به مرحله جدیدتری وارد شود. این که این رودروئی چه زمانی و به چه شکلی رخ خواهد داد، مساله‌ای است که نمی‌توان از قیل پیش بینی کرد، چرا که تابعی از سیاست‌های طرفین این درگیری، و عوامل دیگری است که ممکن است حتی خارج از اراده آنان باشد. در هر صورت نتیجه این امر برای توده‌های مردم ایران تنها یک فاجعه است.

در همین نقطه کنونی و بدون اینکه هنوز مساله درگیری نظامی مطرح باشد، تصویب قطعنامه ۱۷۴۷ و تبعات آن بلا تردید به وخامت بیشتر وضعیت زندگی مادی توده‌های مردم خواهد انجامید. توده‌های مردم ایران تجربه ۸ سال جنگ ارتجاعی حکومت اسلامی با رژیم صدام حسین را به خاطر دارند. در آن زمان منع خرید و فروش سلاح توسط جمهوری اسلامی و محدودیت مبادلات تجاری رسمی میان دول غربی و ایران، سبب شد رژیم بیش از گذشته به مبادلات تجاری با دلالان بین‌المللی روی بیاورد. تأثیر بلاواسطه این مساله افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها، جیره‌بندی و گسترش بازار سیاه کالاها بود. همچنین ممنوعیت پرداخت وام و کمک مالی

به رژیم و محدودتر شدن سرمایه‌گذاری خارجی، به طور بلاواسطه ای بر وضعیت صنایع هم اکنون ورشکسته ایران تأثیر خواهد گذاشت که حاصل آن گسترش بیشتر بیکاری است. در زمینه آزادی‌های سیاسی و فردی، خامنه‌ای در نطق نوروزی‌اش سیاست رژیم را روشن کرده است؛ سیاستی که رژیم از سال گذشته در زمینه تشدید سرکوب هر اعتراض صنفی، اجتماعی و سیاسی در پیش گرفته، باز هم تشدید خواهد شد. بنابراین، به فرض این که اوضاع به منوال کنونی باقی بماند، آن چه در انتظار توده مردم ایران است، چیزی به جز تشدید مشکلات اقتصادی و گسترش بیکاری و گسترش دامنه سرکوب و اختناق نیست.

اما، ۲۸ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، تحمیل جنگی ۸ ساله به مردم ایران با بیش از نیم میلیون تلفات، صدها هزار معلول و ویرانی ده‌ها شهر و صدها روستا و صرف صدها میلیارد دلار، اعدام ده‌ها هزار تن از مخالفان به خوبی نشان داده است که حکومت اسلامی از هیچ جنایتی روی گردان نیست. چنین رژیمی حاضر است بیکار دیگر مردم ایران را قربانی جنگی کند که اساساً نفعی در آن ندارند. آن چه اساساً برای سران رژیم اهمیتی ندارد، این مساله است که توده مردم چه بهایی برای تحقق رویاهای جاه طلبانه و پان‌اسلامیستی سران حکومت خواهند پرداخت، سابقه رژیم در این زمینه شفاف و روشن است. امپریالیسم آمریکا نیز ده‌ها جنگ تجاوزکارانه و غارت و چپاول‌گری در کارنامه‌اش ثبت شده است. نمونه زنده این مساله افغانستان و عراق است. دولت آمریکا و متحدانش ۵ سال پیش به این بهانه به عراق حمله کردند که رژیم سرکوبگر صدام را با حکومتی دموکراتیک جایگزین کنند که قرار بود دمکراسی را برای مردم عراق به ارمغان آورد. پنج سال از اشغال عراق گذشت. این کشور به قهقرا سوق یافت. هر چه که در این کشور رنگی از مدنیت داشت به انهدام کشانده شد، بیش از ۶۰۰ هزار تن عراقی قربانی این لشکرکشی شدند و عراق به جولانگاه نیروهای اشغال‌گر و صحنه زد و خورد دسته‌ها و گروه‌های مذهبی و فرقه‌ای تبدیل شده است. دولت آمریکا به رهبری جورج بوش در تدارک اجرای همین سناریو در ایران است که از پیش می‌توان با قطعیت گفت تأثیرات ویرانگر داخلی و منطقه‌ای آن ده‌ها بار بیش از آن چیزی خواهد بود که هم‌اکنون در عراق شاهد آن هستیم.

روند تحول اوضاع تا هم‌اکنون نیز، این واقعیت را به عینه نشان داده است که تداوم وضعیت کنونی نه تنها هیچ چشم انداز مثبت و امیدوارکننده‌ای را برای طبقه کارگر ایران، توده‌های زحمتکش و همه کسانی که از سرکوب، بی‌حقوقی و تبعیض به جان آمده‌اند، ترسیم نمی‌کند بلکه محتمل‌ترین چشم انداز، تشدید فجایعی است که توده‌های مردم ایران هم‌اکنون با آن دست به گریبانند. تنها با یک مبارزه جدی و سازمان یافته علیه سرکوب، جنگ طلبی و اشغال‌گری و بی‌حقوقی و استثمار می‌توان به مقابله با دو نیروی ارتجاعی برخاست که علیرغم تضادهایشان، در یک مساله اشتراک دارند و آن اینکه هر دو تلاش می‌کنند به بهای تحمیل یک فاجعه به توده‌های مردم ایران به اهداف ارتجاعی خود دست یابند. باید این اهداف ارتجاعی را ناکام گذاشت.

دستمزدهای کارگری و ترس اصلی سرمایه داران

آخرین مزد ثابت یا مبنا در سال ۸۵ افزایش می یابد. و در بند سوم آن نیز گفته شده است، "به کارگرانی که در سال ۱۳۸۵ دارای یک سال سابقه کار شده و یا یک سال از دریافت آخرین پایه سنواتی آنان گذشته باشد روزانه ۱۲۵۰ ریال به عنوان پایه (سنوات) پرداخت خواهد شد."

لازم به ذکر است که بخشنامه وزارت کار در مورد نحوه ی محاسبه دستمزدهای سال ۸۶، همراه با دستورالعمل نحوه ی اجرای مصوبه شورای عالی کار، در چندین ماده و تبصره، به نحوی تنظیم شده و مسئله را بقدری پیچانده و پرابهام ساخته است که هم کارفرمایان، از پیچیدگی و ابهامات آن بتوانند حد اکثر سوء استفاده را به نفع خود بنمایند و هم این که کارگران هرچه کمتر از آن سر در بیاورند و حق و حقوق آن ها تا حد امکان در لابلای این بندها و تبصره ها گم و گور شود!

سرمایه داران و دولت آن ها خوب می دانند که با این دستمزد ناچیز، کارگر و خانواده ی وی را در یک موقعیت و فضای نیازمندی دائمی و زندگی در فقر و گرسنگی رها ساخته اند.

به راستی کارگری که با مبلغ ۱۸۳ هزار تومان به سختی می تواند دوتا اتاق آن هم در مناطق جنوب و یاحاشیه شهر تهران اجاره کند، چگونه باید نیازهای زندگی خود را تامین کند؟ ولو آن که به ادعای وزیر کار، میزان دستمزد از طریق افزایش کمک هزینه مسکن، حق عائله مندی، بن کارگری و امثال این ها "ترمیم" شود و به ۲۰۰ هزار تومان هم برسد- که نمی رسد- باز هم این سنوال به جای خود باقی می ماند که یک خانوار کارگری با مبلغ ۲۰۰ هزار تومان که تازه معادل نصف خط فقر است، چگونه باید از پس هزینه های زندگی خود برآید و قوای جسمی و فکری خود را برای ادامه کار ترمیم کند؟

در نظام سرمایه داری، کارگر برای امرار معاش خود و اعضای خانواده اش، مجبور است نیروی کار خود را به سرمایه دار بفروشد. سرمایه دار نیروی کار کارگر را می خرد و در ازاء آن مقدار معینی پول به کارگر می پردازد. مزد کارگر که تنها بخش اندکی از ارزشی است که نیروی کار کارگر آفریده است، تنها انقدر است که کارگر بتواند با آن، نیازهای زندگی و وسائل معیشتی خود را جهت حفظ حیات و ادامه کاری برآورده سازد و توانائی خویش را برای کار، تجدید نماید.

در جمهوری اسلامی حتائین قاعده ی عمومی سرمایه داری هم رعایت نمی شود. در جمهوری اسلامی و بسیاری دیگر از کشورهای سرمایه داری، مزد کارگر، که کارگر باید با آن بتواند نیازهای خود را تامین و توانائی اش را برای کار تجدید نماید، یک جا پرداخت نمی شود. سرمایه داران عامدانه در ابتدا بخشی از مزد کارگر را می زنند و در دست خود نگاه می دارند و بخشی از آن را به عنوان مزد به کارگر می پردازند. در مرحله بعدی همین بخش پرداخت نشده رانیز تکه تکه می کنند و هر طور که

خواستند با آن عمل می کنند و به فرض تحت عنوان کمک هزینه مسکن، حق خواروبار، حق عائله مندی، فوق العاده شغل، پاداش افزایش تولید و عناوین دیگری نظیر این ها که در قانون کار جمهوری اسلامی از آن به عنوان مزایای شغلی و رفاهی و "حق السعی" نام برده می شود، به کارگر می پردازند.

بدین گونه، سرمایه داران با این نیرنگ آشنای خود، از یک سو برسر کارگران منت می گذارند که به دلخواه خود مبالغی را اضافه بر مزد، به کارگران پرداخت کرده اند و بنابراین هر زمان اراده کنند می توانند آن را حذف و یا کم و زیاد کنند و از سوی دیگر با القاء چنین ذهنیت و برداشتی از تعریف مزد، سطح دستمزدها را همواره پایین تر از مبلغ اصلی پیش از تکه تکه شدن آن نگاه می دارند و حتا هنگام بحث افزایش دستمزد نیز، نه مزد کامل کارگر (شامل همه آن چه که تحت عنوان مزد، مزایای شغلی و حرفه ای و "حق السعی" که به کارگران پرداخت می شود)، بلکه تنها بخش اول آن، مبنا قرار می گیرد.

اما در جمهوری اسلامی مسئله فقط این نیست که دستمزدهای کارگری بر پایه نرخ تورم ساختگی و در زیر خط فقر تعیین می شود، مسئله فقط این هم نیست که مزد کارگر را تکه تکه می کنند، بخشی از آن را به عنوان مزد و بخش دیگر آن را تحت عناوینی چون مزایای شغلی و حرفه ای و "حق السعی" به کارگران می پردازند و یا نمی پردازند، بلکه مسئله این هم هست که همین دستمزدهای ناچیز و زیر خط فقر و تکه تکه شده را نیز به موقع به کارگران نمی پردازند. اگر در آغاز، تنها در برخی از کارخانه ها و موسسات تولیدی بحران زده و یا تعطیل شده بود که دستمزد کارگران به موقع پرداخت نمی شد و از یک ماه تا یک سال و دوسال و حتا بیشتر به تعویق می افتاد، اما اکنون چند سال است که عدم پرداخت به موقع دستمزدها از محدوده ی این دسته از کارخانه ها و موسسات خارج گشته و به اکثر واحدهای تولیدی تعمیم یافته است. امروز مسئله فقط به چند صد کارگر در این یا آن کارخانه که دستمزد نگرفته اند، خلاصه نمی شود. هم اکنون صدها هزار کارگر در سراسر کشور با این معضل دست به گریبان اند و دستمزد آن ها به موقع پرداخت نمی شود و پدیده ای که در آغاز روی کارآمدن حکومت اسلامی، بیشتر یک استثنا می نمود، اکنون به یک قاعده عمومی تبدیل شده است.

روشن است که عدم پرداخت به موقع دستمزدها، سیاستی است عمیقاً ضد کارگری که از جانب کارفرما و دولت، به طور آگاهانه پیش برده می شود. سرمایه داران و دولت آن ها، برای پائین نگاه داشتن سطح مطالبات کارگری، برای ممانعت از طرح مطالبات جدید توسط کارگران و برای جلوگیری از ارتقاء سطح مطالبات کارگری، عامدانه و آگاهانه به این سیاست روی آورده و آن را به تمام بخش های کارگری تعمیم

داده اند.

اگر دستمزدها- ولو آن که ناچیزاند- به موقع پرداخت شود، کارگر بلافاصله می تواند به پائین بودن سطح دستمزد اعتراض کند و خواست افزایش دستمزد- و خواست های دیگری- را مطرح کند. اما وقتی که هنوز مزد کارگر پرداخت نشده است، کارگر چه می کند؟ بدیهی است که دستمزدش را که عقب افتاده است مطالبه می کند. برای سرمایه داران و رژیم آن ها این بسیار مطلوب تر و بسی مقرون به صرفه تر است که مطالبه پرداخت دستمزدهای معوقه، به جای افزایش دستمزد و خواست های دیگری که می تواند متعاقب آن مطرح شوند، بشیند. چنین است که اکنون پرداخت دستمزدهای معوقه، به اجبار، به یکی از خواست های اصلی و عمومی کارگران تبدیل شده است.

این واقعیت امروز بر همه کارگران اثبات شده است که طی نزدیک به سه دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و تعرضات پی در پی طبقه حاکم علیه طبقه کارگر، استثمار و حشبانه و ستم بر کارگران، بیش از پیش تشدید شده است. طبقه سرمایه دار، در راه تشدید بهره کشی و افزایش سود، از هیچ جنایتی در حق کارگران فروگذار نکرده است. سرمایه داران و مرتجعین حاکم و رژیم پاسدار منافع آن ها، نه فقط شرایط اقتصادی و معیشتی به غایت دشوار، بلکه همچنین از لحاظ سیاسی نیز بی حقوقی مطلق را بر کارگران تحمل نموده اند. برخورد امروز رژیم جمهوری اسلامی و وزارت کار آن به شرایط کار و مسائل کارگری، از جمله برخورد آن به مسئله دستمزدها اعم از تعیین میزان حداقل دستمزد یا نحوه پرداخت آن، در همین راستاست و جدا از این تعرضات نیست. آنان سال هاست که از ترس شورش و اعتراض یکپارچه کارگران نسبت به استثمار و تشدید استثمار، به کارگران تعرض و یورش می برند و مدام فشارکار و استثمار را تشدید می کنند.

از نظر طبقه سرمایه دار و رژیم سیاسی آن، توده های کارگر باید در فقر و گرسنگی دائمی به سر برند. کارگران باید دست به دهان و به نان شب محتاج باشند. سطح خواست ها و توقعات آنان را تا حد ممکن باید پائین نگاه داشت. نباید کاری کرد که مطالبات آنان از حد مطالبات ابتدائی فراتر رود. نباید گذاشت کارگران "پررو" شوند. برآن دسته از عواملی که موجب بازدارندگی مبارزه طبقه کارگر می شود دائماً باید افزود. بندها را بردست و پای کارگران باید سفت تر کرد. نباید شل وادهیم. اگر از این فشارها اندکی بکاهیم، آن وقت کارگران هر روز مطالبه جدیدی را مطرح می کنند. جلوتر می آیند. هر روز دست به اعتصاب و شورش می زنند. ما را تحمل نمی کنند. نظم ما را با اقدامات عملی خود، زیر سنوال می برند. دیگر سنگ روی سنگ بند نمی ماند. اگر ماکوتاه بباییم، کارگران بیپای خیزند، دست به قیام می زنند و بساط ما را جارو می کنند!

اینست شیوه ی تفکر و روش طبقه سرمایه دار در قبال کارگران. اینست ترس اصلی سرمایه داران، و اینست راز اصلی دستمزدهای زیرخط فقری و تعویق در پرداخت آن.

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

"اتحادیه اروپا" از آغاز تا کنون

روز ۲۵ مارس سال جاری، "اتحادیه اروپا" به مناسبت ۵۰ امین سال تشکیل خود، مراسم ویژه ای را در یکرشته از شهرهای بزرگ این قاره برگزار کرد. به همین مناسبت رهبران ۲۷ کشور عضو این "اتحادیه" در شهر برلین گرد هم آمدند تا ضمن شرکت در کنفرانس مشترکی، طرح نهائی سند مربوط به ۵۰ امین سالروز تشکیل "اتحادیه اروپا" را با عنوان "بیانیه برلین" به تصویب برسانند. این "بیانیه" با تکرار کلی اهداف اولیه این "اتحادیه"، مجدداً آن را "وحدتی به سود تمام مردم اروپا" خواند و از تمام کشورهای عضو خواست که برای تصویب نهائی "قانون اساسی" اروپا تا پیش از انتخابات پارلمان اروپا در سال ۲۰۰۹، تلاش نمایند.

اما اینکه با حصول به "وحدت" مد نظر سرمداران اروپا، چه سرنوشتی در انتظار نزدیک به ۵۰۰ میلیون نفر مردم ۲۷ کشور عضو این "اتحادیه" است، "بیانیه برلین" هیچ اشاره ای به آن ندارد. برای روشن شدن این موضوع باید نگاه را به سمت زمینه های تاریخی شکل گیری این "اتحادیه" و اهداف آن معطوف کنیم.

همانطور که در آغاز "بیانیه برلین" اشاره شده، نزدیک به یک سده از ایده ایجاد "اروپای واحد" می گذرد. در این مدت راههای گوناگونی برای تحقق این "ایده" به کار گرفته شده است. این شیوه ها تابعی از شرایط تاریخی بوده و به این اعتبار روز ۲۵ مارس را می توان سالروز کاربست آخرین تلاش برای وحدت اروپا دانست.

پیش از بررسی این آخرین تجربه و روشن شدن ماهیت این تلاش ها، می توان نگاهی به نوشته لنین با عنوان "در باره شعار ایالات متحده اروپا" انداخت. در این نوشته کوتاه، که در سال ۱۹۰۵ به رشته تحریر درآمده، لنین ضمن اشاره به پایه اقتصادی "وحدت" احتمالی میان "چهار دولت معظم اروپا" در "شرایط سرمایه داری"، این وحدت را "یا محال و یا عملی ارتجاعی" می خواند. بزم او وحدت میان "دولت های معظم"، بخوان امپریالیست، اروپائی "در رژیم سرمایه داری برابر است با سازش در باره تقسیم مناطق نفوذ"، و این هم با ماهیت سرمایه داری در تضاد است. لنین در توضیح نظرات خود اضافه می کند که "البته سازش های موقت بین سرمایه داران و دولت ها ممکن و از این لحظه حتی تشکیل ایالات متحده اروپا نیز، بمثابه سازش سرمایه داران اروپا شدنی است..." (تاکید ها از لنین) وی هدف از این "سازش موقت" را سرکوب سوسیالیسم در اروپا و دفاع مشترک از مستعمرات خود در مقابل تهدید ژاپن و آمریکا ذکر می کند.

اکنون، بعد از گذشت بیش از ۹۰ سال از چاپ این مقاله، زمانی که به زمینه های شکل گیری "اتحادیه اروپا" نگاه می کنیم، خطوط کلی این نوشته لنین هنوز به روشنی به چشم می آید. قدرت های بزرگ امپریالیستی اروپا در طول نزدیک به سه دهه دو جنگ جهانی را به

کارگران و زحمتکشان این قاره تحمیل کردند، که نتیجه آن کشتار میلیون ها انسان و ویرانی بسیاری از مظاهر زندگی در دهها کشور بود. هر چند خاتمه جنگ جهانی اول هیچ ارغامی برای توده های کارگر و زحمتکش نداشت و تنها فرصتی برای امپریالیستهای اروپائی بود تا بتوانند ضمن تجدید قوا و تجهیز دوباره ماشین کشتار خود، جنگ جدیدی را تدارک ببینند، با خاتمه دومین جنگ جهانی، نه تنها اروپا بلکه سراسر جهان با شرایط جدیدی مواجه شد. بخشی از کشورهای شرقی قاره اروپا نتوانستند خود را از یوغ امپریالیسم آزاد سازند و "سوسیالیسم" بخش وسیعی از جهان را در اختیار خود گرفت. جنبش های رهاییبخش در کشورهای سابقاً مستعمره، عرصه را به استعمارگران اروپائی تنگ نمود و آنها را وادار به خروج از این کشورها ساخت. سرمایه داران اروپا وحشت مرگ ناشی از پیروزی انقلابات سوسیالیستی را به چشم دیده و به خوبی دریافته اند که دیگر نمی توانند به سادگی گذشته دست به ماجراجویی زده و مناطق تحت نفوذ خود را با آتش سلاح و جنگ گسترش دهند.

واقعیت های سخت زمینی سرمایه داران اروپا را به سوی همان "سازش موقت"، که لنین سالها قبل به آن اشاره نموده بود، راند و سرانجام در سال ۱۹۵۱ فرانسه و آلمان، برغم سالها خصومت و دو جنگ جهانی بر سر کنترل معادن ذغال و سنگ آهن در مرز دو کشور، بر سر میز مذاکره نشستند تا "اتحادیه ذغال و سنگ آهن اروپا" و "اتحادیه اروپائی انرژی اتمی" را میان خود ایجاد کنند. با این اقدام، رفته رفته "ایده" ایجاد بازار واحد اروپائی برای تضمین رشد و پیشرفت صنایع کشورهای این قاره و در عین حال تشکیل "ارگانی" فرا دولتی، برای دفاع از منافع جهانی سرمایه داران آن، شکل گرفت. این "ایده" در ادامه تشکیل "جامعه اقتصادی اروپا" در سال ۱۹۷۳، متشکل از ۶ کشور اروپائی را به همراه داشت. به این ترتیب امپریالیستهای اروپائی کار ایجاد "ارگانی فرا دولتی"، که شاید بتوان به آن نام "ارگان سازش" داد، را برای تضمین اهداف دراز مدت خود، که در تضاد کامل با منافع کارگران و زحمتکشان قرار داشت، را آغاز نمودند. شمار اعضای "جامعه اقتصادی اروپا" رو به رشد نهاد. به همین ترتیب وحدتی هم که در آغاز بخشا در عرصه همکاری های اقتصادی بود، هر چه بیشتر "تعهدات" سیاسی و حقوقی را برای اعضاء خود به همراه آورد. این "اتحادیه" در سالهای پایانی دهه ۸۰ سده ۲۰ میلادی به "بازار مشترک اروپا" تغییر نام داد و از این پس اداره بوروکراتیک این بازار به عهده کمیسیون اروپا، شورای وزیران، دادگاه عالی اروپائی و پارلمان اروپا واگذار شد. با فروپاشی کشورهای بلوک شرقی این قاره و حذف تهدید "سوسیالیسم"، روند تمرکز سیاسی و اقتصادی در میان کشورهای عضو "بازار مشترک اروپا" تسریع شد. جهان دو قطبی دوران جنگ سرد به یکباره به جهانی چند قطبی بدل شد. در همین راستا تغییرات همه جانبه ای در انتظار کشورهای عضو این اتحادیه بود. سران این اتحادیه در سال ۱۹۹۳ در شهر "ماستریخت" گرد هم آمدند و ضمن تصویب یکرشته توافقات، از جمله ایجاد پول واحد اروپائی به نام "یورو"، سیاست خارجی مشترک و ایجاد "ارتش واحد

اروپائی" نام خود را از "بازار مشترک اروپا" به "اتحادیه اروپا" تغییر دادند. گردهم آئی دیگری هم در سال های پایانی قرن گذشته میلادی در شهر آمستردام برگزار شد، که یکرشته تغییرات را با خود به همراه داشت. به این ترتیب در سال های آغازین قرن جدید میلادی، بلوک امپریالیستهای اروپائی، که سنگ بنای آن در طول سالهای جنگ سرد گذاشته شده بود، آماده بود تا آخرین گام ها را به عنوان یک بلوک برای ورود به عرصه رقابت جهانی با امپریالیستهای آمریکائی و ژاپنی بردارد. برغم تفویض قدرت وسیع مالی و حقوقی به این ماشین عظیم بوروکراسی، "اتحادیه اروپا" هنوز از یکی از پایه های اصلی اعمال قدرت جهانی، یعنی "ارتش واحد اروپا" محروم بود. برای این منظور، کار تهیه طرح پیشنهادی "قانون اساسی اروپا"، که بعداً باید به تصویب کشورهای عضو می رسید، در دستور کار "کمیسیون اروپا" قرار گرفت. مضمون این طرح پیشنهادی، که شامل ۴۴۸ ماده بود، بسط و گسترش سیاست های نئولیبرالی به تمام عرصه های حیات سیاسی و اقتصادی در کشورهای عضو و تضعیف، بیش از پیش، نقش سازمان های صنفی مدافع منافع کارگران در تعیین شرایط فروش نیروی کار میلیونها کارگر در سراسر اروپا بود.

واقعیت این بود که با فروپاشی کشورهای بلوک شرق، بخشی از جریانات چپ و کمونیست، همچون دیگر نقاط جهان، دچار سرگیجه شده و با فراموشی هویت طبقاتی خویش، راه تعطیل و کنارگیری از مبارزه را در پیش گرفتند. پی آمد ناگزیر این امر، تضعیف مقاومت متشکل کارگران بود که به سرمایه داران فرصت داد تا با مقاومت کمتری به اهداف خود برسند. برغم این واقعیات، اما کار تصویب "قانون اساسی"، به همان سادگی که سرمایه داران اروپا تصور می کردند، پیش نرفت و اولین نشانه های مقاومت در گوشه و کنار اروپا شکل گرفت. در آخرین روزهای ماه مه سال ۲۰۰۵، ابتدا کارگران و جنبش ضد جهانی سازی در فرانسه، به "قانون اساسی اروپا" "نه گفت" و تنها چند روز بعد، نوبت به مردم هلند رسید که طی یک همه پرسی به "قانون اساسی" سرمایه داران اروپا "نه" بگویند. بار دین قانون از سوی این دو کشور کار تصویب "قانون اساسی" با بن بست روبرو شد و بحرانی همه جانبه سراسر "اتحادیه اروپا" را در بر گرفت. کنفرانس سران اروپا، که بلافاصله پس از رد طرح پیشنهادی "قانون اساسی" برگزار شد، بیشتر به "مجلس ترحیم و خاک سپاری" شبیه بود. رهبران قدرت های امپریالیستی این "اتحادیه" یکدیگر را به "عهد شکنی" و "عدم وابستگی قلبی به اروپا" متهم کردند. تضاد های درونی این "ارگان سازش"، که تا کنون به واسطه تهدیدات خارجی در وحدت به سر می بردند، حال شروع به رشد کرده و جو متشنج این نشست و اتهامات وارده از سوی اعضاء شرکت کننده به یکدیگر شاید اگر در اواخر قرن گذشته میلادی بود، می توانست سراسر این قاره را به آتش جنگ بکشاند. اما امپریالیستهای اروپائی باز هم چاره را در ادامه سازش دیده و به بهانه "بررسی وضعیت و یافتن راه کارهای نوین برای برون رفت از بحران

معلمان و تداوم مبارزه برای تحقق مطالباتشان

۲۳ اسفند ماه معلمان، در میدان بهارستان و مقابل ساختمان وزارت آموزش و پرورش، که به ضرب و شتم، سرکوب و دستگیری بیش از هزار نفر از معلمان منجر گردید، تا روزهای پایانی سال ۸۵، معلمان ایران گوشه‌هائی از همبستگی، پایداری، از خود گذشتگی، مقاومت و ایستادگی را به نمایش گذاشتند. همبستگی و مقاومتی که ضرورت وجودی خود را، از تحقق بخشیدن به مطالبات بر حق صنفی - سیاسی معلمان، جهت تامین معاش و پایان بخشیدن به شرایط نابسامان زندگی کنونی آن‌ها، بر گرفته است.

در فاصله ۱۵ بهمن، تا روزهای پایانی اسفند ۸۵، آنچه معلمان ایران در مسیر دست یابی به مطالباتشان، از خود به نمایش گذاشتند، ستودنی‌ست. در شرایط ایران، در فضای رعب، وحشت، سرکوب و اختناق امنیتی حاکم بر جامعه، گردهم آئی بیست هزار معلم در مقابل مجلس ارتجاع، آنهم در حلقه محاصره هزاران تن از نیروهای رنگارنگ سرکوب و مسلح رژیم، کاری بسیار بزرگ و در خور ستایش است. کاری که، علاوه بر نشان دادن عزم استوار و ظرفیت بالای تشکل یابی جنبش معلمان، بیانگر واقعیت تلخ شرایط نامناسب حقوقی و عدم تامین حداقل زندگی معلمان زحمتکش ایران است، که با توجه به تورم و گرانی حاصل از سیاست‌های رژیم، کار را به استخوان معلمان رسانده است. تا جائیکه دیگر حاضر به ادامه زندگی در شرایط زیر خط فقر مطلق نیستند.

اگر چه اتحاد و همبستگی معلمان، از نکات برجسته جنبش معلمان در اعتراضات روزهای بهمن و اسفند ماه گذشته بوده است، اما هنوز تا رسیدن به انسجام درونی و اینکه جنبش معلمان بتواند در مقابل مکر و دسیسه‌های گوناگون رژیم، از خود محافظت کامل نماید، راه درازی مانده است. طبیعتاً خود معلمان در جریان مبارزه، پیش از هر کسی قادر خواهند بود به جمع بندی نکات قوت و ضعف خود بپردازند. بدون چنین نگرشی ادامه کار برای معلمان بسیار دشوار خواهد بود.

جنبش معلمان تا کنون توانسته، با گرد هم آوردن چهل کانون صنفی معلمان از سراسر کشور، در زیر مجموعه ی واحدی با عنوان " شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران"، گام بزرگی در جهت تشکل سراسری معلمان بردارد. با وجود دست یابی به چنین امر خطیری، و نیز شکل گیری " دبیرخانه " شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران، اما، امر اطلاع رسانی و ارتباطات معلمان در مواردی خالی از اشکال نبوده است. نیروهای امنیتی رژیم با استفاده از همین ضعف " دبیر خانه" شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان ایران، در مواردی توانستند با صدور اطلاعیه های جعلی و اطلاع رسانی غلط، مبنی بر لغو اجتماع معلمان، هر چند در زمانی کوتاه، پراکندگی، سردرگمی و گمراهی را در میان معلمان دامن بزنند. اگر چه در نهایت با هوشیاری و اقدام به موقع " شورای هماهنگی

تشکل های صنفی فرهنگیان ایران"، توطئه های این چنینی عوامل رژیم، خنثی گردید. اما مسائلی از این دست، ضرورت ایجاد شبکه ارتباط گیری و اطلاع رسانی سریع و لحظه ای را، از یک طرف، میان نمایندگان کانون های صنفی معلمان سراسر کشور، و از طرف دیگر میان اعضای کانون معلمان هر شهر و استان، بیش از پیش ایجاب می کند.

جمهوری اسلامی در تمامی این سال ها، هنگام مواجهه با اعتراضات صنفی و مطالبات توده های مردم، در مراحل اولیه، با استفاده از سیاست وعده های توخالی، وقت گذرانی، گسترش توهم در میان اجتماع کنندگان، سعی کرده زمینه های تفرقه و تزلزل را در همبستگی جنبش های اجتماعی دامن بزند. در صورت کارساز نیفتادن روش های فوق، در مراحل بعدی با گسیل همه عوامل سرکوب، به صفوف مردم پرورش برده و با دستگیری، زندان، شکنجه و سرکوب وحشیانه اجتماع کنندگان، تلاش کرده و می کند تا ناامیدی و بی حاصلی مبارزه برای تحقق مطالبات صنفی - سیاسی توده ها را در اذهان مردم جا بیاندازد. لذا جنبش معلمان همانگونه که تا کنون نشان داده، به دور از هر گونه توهم نسبت به رژیم، با ادامه هوشیاری تا کنونی خود، همواره باید به این سیاست رژیم توجه داشته باشد. معلمان می بایست ضمن تاکید بر تحقق مطالبات خود، با دورنمای وسیعتری به امر مبارزه نگاه کنند، تا از هرز رفتن انرژی و پتانسیل مبارزاتی خود، در کوتاه مدت جلو گیری کنند. طبیعتاً همبستگی و حمایت عملی جنبش های کارگری، زنان و دانشجویان از مبارزات معلمان، و همچنین اتحاد و همبستگی جنبش معلمان، با دیگر جنبش های اجتماعی، از عوامل موثر و رمز بقاء و تداوم مبارزات همه جنبش های اجتماعی درون جامعه است. تا زمانی که جنبش های اجتماعی در انفراد قرار دارند، و از حمایت، همراهی و همبستگی دیگر جنبش های اجتماعی برخوردار نیستند، راحت تر زیر تیغ سرکوب و فشار نیروهای امنیتی، قرار خواهند گرفت. لذا اتحاد، همبستگی و حمایت عملی جنبش های کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان از یکدیگر، یکی از راه های مقابله با اقدامات سرکوبگرانه رژیم و تحقق فوری تر مطالبات این جنبش‌هاست.

جنبش معلمان در اعتراضات گسترده بهمن و اسفند ماه گذشته، نه تنها از این حمایت در حد لازم برخوردار نبود، بلکه خود نیز در جهت کسب حمایت از دیگر جنبش های اجتماعی، اقدامات لازم را بعمل نیاورد. جنبش معلمان با داشتن انگیزه و پتانسیل بالای مبارزاتی، همراه با پشتوانه سراسری دانش آموزان کشور، پس از اجتماعات و اعتراضات امیدوار کننده دوماهه اخیر، نمی تواند پا در هوا بماند و بدون دست یابی به کمترین دست آوردی از مطالبات بر حق خود، در نیمه راه، رها گردد. جنبش معلمان با جلب حمایت دیگر جنبش های اجتماعی، بهتر قادر خواهد بود در جهت تحقق مطالبات خود گام بردارد. عدم دستیابی به نتایجی هر چند کوچک، و در نیمه راه ماندن مبارزات جنبش معلمان، سیاستی ست که جمهوری اسلامی همواره به

دنبال عملی کردن آن است. تا به توده ها بقبولانند که از طریق مقاومت، اعتراض و مبارزه برای کسب مطالباتشان، راه به جایی نخواهند برد. درک این ضرورت برای شکستن "تابوی قدرت رژیم" گام بزرگی در پیشبرد مبارزات صنفی-سیاسی همه جنبش های اجتماعی خواهد بود. اگر چه فرا رسیدن تعطیلات نوروزی، وقفه ای در حرکت اعتراضی و رو به رشد معلمان بوجود آورد، اما بر اساس مصوبه جلسه دهم فروردین ماه شورای هماهنگی کانون های صنفی فرهنگیان سر تا سر کشور، آنان مصمم هستند که از روزهای ۲۶ و ۲۷ فروردین با عدم حضور در کلاس ها، مجدداً اعتراضات و مطالبات خود را دنبال نمایند.

بدون تردید تا کنون معلمان دریافته اند، بکار بستن شیوه های ثابت مبارزاتی، و تکرار مستمر آن، خصوصاً در مواجهه با رژیم سرکوبگری همچون جمهوری اسلامی، که به هیچ اصول انسانی و اخلاقی پایبند نیست، در تداوم خود می تواند باعث خستگی، سرخوردگی و از دست رفتن انگیزه مبارزاتی معلمان گردد. معلمان علاوه بر تجمعات اعتراضی در مقابل نهادها و ادارات دولتی، می توانند از اقدامات و شیوه های دیگر اعتراض، از جمله اعتصابات نامحدود سراسری نیز استفاده کنند.

از صفحه ۴

"اتحادیه اروپا" از ...

موجود"، فرصتی دو ساله به کشورهای عضو دادند. این دو سال مشکلات جدیدی را با خود به همراه داشت. اقدامات نظامی آمریکا در نقاط مختلف جهان به بهانه "مبارزه با تروریسم" اما در واقعیت برای تامین منافع خود و حمایت بخشی از کشورهای عضو "اتحادیه اروپا"، تضاد های موجود در این "اتحادیه" را باز هم تشدید نمود. اما در این میان رشد مخالفت های توده ای با جنگ و شرکت کشورهای اروپایی در این جنگ، تغییرات سیاسی محسوسی را در اروپا به همراه داشت. به عنوان نمونه، در برخی از کشورهای اروپایی، احزاب جناح راست بورژوازی با رای اعتراضی مردم از کار برکنار شده و دولت های جدید و ادار به فراخواندن سربازان خود از خاک عراق اشغالی شدند. با شکست سیاست های جنگ طلبانه جورج بوش در خاورمیانه، گسترش موج مخالفت توده ای با این سیاست ها، شکست حزب جمهوری خواه آمریکا در انتخابات میان دوره ای و تضعیف نفوذ دولت آمریکا، تضاد های درون "اتحادیه اروپا" نیز کاهش یافت و مجدداً "روح" اروپایی در میان کشورهای عضو رشد نمود. اکنون به نظر می رسد که در ۵۰ امین سالروز تشکیل "اتحادیه" سرمایه داران اروپا، این "روح مشترک" اروپایی بیش از پیش فرصت را برای حل مشکلات فراهم کرده باشد. رئیس دوره ای شورای وزیران این "اتحادیه"، آنجلا مرکل صدر اعظم آلمان، با نیروئی مضاعف در تلاش است که از فرصت به دست آمده به نفع تحقق اهداف امپریالیست های اروپایی بهره جوید. با این همه، و به رغم این تلاش ها، تضادهای درونی قدرت های امپریالیست اروپایی نیز به جای خود باقی خواهد ماند.



جمهوری اسلامی سرکوب‌های بیش‌تری را در دستور کار قرار داد!

جمهوری اسلامی در این سه دهه حامل "عدالت اجتماعی" بوده است!

خامنه‌ای در پیامش سال ۱۳۸۶ را "سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی" اعلام کرد و در همان روز نخست فروردین در اجتماعي در مشهد شرکت کرد و ضمن تکرار این موضوع به دشمنان خارجی و داخلی جمهوری اسلامی اشاره کرد. از نظر خامنه‌ای دشمنان داخلی صاحبان قلم و بیان هستند که مردم را علیه مسئولان نظام بی‌اعتماد می‌کنند. وی به آنان هشدار داد که اگر به چنین تحریکاتی ادامه دهند به دشمن کمک می‌کنند. در پی همین سخنان بود که وزیر اطلاعات رژیم در نشستی با خبرنگاران در روز ۷ فروردین شرکت کرد و به عوامل داخلی اشاره نمود که ظاهراً در جنگ روانی دشمن خارجی مشارکت دارند. محسنی اژه‌ای که خود از دست‌اندرکاران قتل‌های زنجیره‌ای بوده و برخی از همان صاحبان قلم و بیان مورد نظر خامنه‌ای از قبیل پوپنده، مختاری و دوانی را به قتل رسانده است، سپس تأکید کرد که وزارت اطلاعات خیانت‌های عوامل داخلی، نفوذی و ستون پنجم دشمن را افشاء نموده و هیچ‌گونه اغمازی در برخورد با آنان نخواهد کرد.

اما آیا دشمنان داخلی جمهوری اسلامی فقط صاحبان قلم و بیان اند که دیگر فضای هر چند کوچکی هم برای نوشتار و گفتار در چارچوب‌های قانونی و علنی برایشان نمانده است؟ به نظر نمی‌رسد، زیرا خامنه‌ای شروط تحقق "اتحاد ملی و انسجام اسلامی" را چنین بیان کرده است که نباید "اختلافات قومی، مذهبی، سیاسی و صنفی" وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر ملیت‌های تحت ستم که در ایران سکونت دارند از مطالبات خود دست بردارند به اتحاد ملی و انسجام اسلامی صدمه زده‌اند و در نتیجه باید سرکوب گردند، چرا که در غیر این صورت به دشمن کمک می‌کنند. جمهوری اسلامی که خود یک رژیم سرتاپا دینی‌ست و از این منظر نماد حی و حاضر تحجر و کهنگی ست به این بهانه که شیعیان در ایران پرشمارترند به سنجان، مسیحیان و یهودیان فشار می‌آورد و حتا بهائیان را تحت پیگرد و آزار قرار داده است. بنابراین به زعم خامنه‌ای آنان نیز باید لب از لب نگشایند تا "اتحاد ملی و انسجام اسلامی" شکل بگیرد. اختلافات سیاسی هم دیگر از همان روز اول استقرار جمهوری اسلامی به ضرب دستگیری، حبس و کشتار هزاران هزار انسان سرکوب شده‌اند و تا روز آخری که جمهوری اسلامی پابرجاست خواهند شد. پس در این جا خامنه‌ای بار دیگر یکی از اصول لایتجزای جمهوری اسلامی را یادآوری می‌کند. دیگر در کجای فضای موجود سیاسی می‌توان علناً و قانوناً به اختلافات سیاسی دامن زد در حالی که حتا همان چند روزنامه‌ی وابسته به جناح دوراندیش رژیم را که اصلاح‌طلبان بودند، بسته‌اند و برخی از عناصرشان راهی تبعید گشته‌اند؟ اما و اما خامنه‌ای در پیامش به اختلافات صنفی اشاره می‌کند. اختلافات صنفی کدام‌ها هستند اگر تجمعات روزمره‌ی ده‌ها هزار کارگر در جای جای ایران نیستند، اگر گرده‌م آبی‌های معلمان و پرستاران و دیگر

زحمتکشان نیستند که مانند کارگران دیگر آه در بساط ندارند؟ اگر کسی نمی‌داند اختلافات صنفی مورد نظر خامنه‌ای که باید برای تحقق "اتحاد ملی و انسجام اسلامی" در سال ۱۳۸۶ کنار گذاشته شوند، چیستند می‌توان رفت و از چندین معلمی که ایام نوروز را در زندان گذراندند، چرا که برای افزایش حقوق در برابر مجلس شورای اسلامی تجمع کرده بودند، پرسید. خامنه‌ای در واقع در این جا به تمام کارگران ایران هشدار می‌دهد که نباید برای پرداخت حقوق معوقه‌ی چندین ماهه خود، برای افزایش دستمزدها، برای تشکلات مستقل خود و ده‌ها مطالبه‌ی دیگر تجمع کنند یا دست به اعتصاب بزنند و تظاهرات راه اندازند.

همان گونه که در ابتداء اشاره شد عوامل رنگارنگ جمهوری اسلامی پس از پیام خامنه‌ای به میدان آمدند و مانند رهبر خود برای مردم خط و نشان کشیدند. یک آخوند به نام منتظری که مشاور رئیس قوه‌ی قضائیه و در واقع مشاور یکی از قوای اعمال قهر رژیم است وحدت مورد نظر خامنه‌ای را همچون خون در بدن دانست و گفت: "امروز وحدت برای امت ما به طور خاص و امت اسلامی به طور عام" مانند خون در بدن است که نمی‌توان از آن گذشت. به عبارت دیگر این حجت الاسلام که برای سرکوب کارگران، معلمان، پرستاران، زنان، دانشجویان و صاحبان قلم و بیان به رئیس قوه‌ی قضائیه مشاوره می‌دهد رک و راست گفت که هر کس بخواد وحدت اسلامی را مختل کند خون بدن حکومت اسلامی را گرفته است و سرکوب خواهد شد.

رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی "اتحاد ملی و انسجام اسلامی" را عامل اساسی تمام موفقیت‌های رژیم در ۲۸ سال گذشته و دوران تثبیت جمهوری اسلامی نامید. اما مگر جمهوری اسلامی جز سرکوب گسترده و افسار گسیخته "موفقیت" دیگری داشته است؟

سختگوی شورای نگهبان گفت که همه مؤلفند با تأسی از بیانات نوروزی خامنه‌ای برای "تحقق کامل وحدت کلمه" تلاش کنند. آری درست است که ولی فقیه در پیامش از وحدت کلمه سخن راند، اما این وحدت کلمه قطعاً همانی نیست که خمینی جلال موفق شد در دورانی بسیار متفاوت از امروز از آن سخن بگوید و تا حدود زیادی به پیش ببرد. خمینی با شعار وحدت کلمه توانست رهبری ضدانقلابی خود را به جنبشی عظیم تحمیل کند تا آن را به شکست بکشاند و این چنین اعوان و انصارش توانستند یک رژیم ارتجاعی را مستقر کرده و شدیدترین ستمگری‌ها و بی‌عدالتی‌ها را حاکم نمایند. چنین دورانی سال‌هاست که سپری شده است، امروز جمهوری اسلامی با یک جنبش نیرومند کارگری روبه‌روست که دیگر توهمات دوران کدانی وحدت کلمه‌ی خمینی ساخته را ندارد، امروز رژیم با یک جنبش زنان مواجه است که بخش رادیکال آن خوب می‌داند که بدون سرنگونی این رژیم حتا تحقق مطالبات عام جنبش زنان میسر نیست. امروز جمهوری اسلامی با یک جنبش دانشجویی روبه‌روست که پس از گذار از دوران توهمات اصلاح‌پذیری رژیم هر روز رادیکال‌تر

از گذشته می‌شود.

خامنه‌ای در پیام نوروزی‌اش به دشمنان خارجی و داخلی اشاره کرد که می‌خواهند جلوی "اتحاد ملی و انسجام اسلامی" را بگیرند. اما در واقع دشمن اصلی جمهوری اسلامی کارگران و زحمتکشان، زنان و دانش‌جویانی هستند که علیه نظم موجود مبارزه می‌کنند. رژیم در برابر چنین دشمنی قطعاً همه‌ی امکاناتش را برای مقابله با آن به خدمت خواهد گرفت.

کمک‌های مالی

لیست قبلی کمک‌های مالی اشتباه بود، بدین وسیله تصحیح می‌گردد.

کانادا

حسین نیک داودی	۱۰۰ یورو
بهمن آژنگ	۱۰۰ یورو
احمد زبیرم	۱۰۰ یورو
نادر عطانی	۱۰۰ یورو
پرویز داوودی	۱۰۰ یورو
کمال بهمنی	۱۰۰ یورو
قایقران	۱۵۰ دلار
مهران بندر	۵۰ دلار
دریا	۵۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
ستاره	۱۰۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
انقلاب	۱۰ دلار
دمکراسی شورانی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۵۰ دلار

دانمارک

کینهاک	۳۰ یورو
کمک به رادیو (۱۳۷۰)	۲۰۰ کرون
آمریکا	
به یاد جانباختگان سال ۶۷	۲۰ دلار

هند

جهان کمونیست	۱۰ یورو
سونیس	
شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک

ایران

احمد شالمو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰ تومان

آلمان

بهار	۱۰ یورو
رفیق رشید حسنی	۱۰ یورو
کامی	۵ یورو
رفیق ایوب ملکی	۱۰ یورو
چریک فدائی عبدالرحیم صبور	۱۰ یورو
چریک فدائی محمد حرمتی پور	۱۰ یورو
چریک فدائی محمود محمودی	۱۰ یورو
چریک فدائی سیامک اسدیان	۱۰ یورو
چریک فدائی جمشید هدایتی	۱۰ یورو

فرانسه

رفیق ع. با شما باد آتشین پیوند	۱۲۰ یورو
رفیق ک. ر. با شما باد آتشین سوگند	۱۰۰ یورو
رفیق م. ق. بهاران خجسته باد	۵۰ یورو

تلاش برای تبریّه "اکثریت" بی ثمر است

داد، درست تر از هر جریان دیگری بود. او می‌گوید: "تحلیل و سیاست سازمان اکثریت با تحلیل و سیاست این گروه‌ها در آن سال‌ها اختلافات جدی و بنیادی داشته است. اما مطلقاً در هیچ یک از عرصه‌های اصلی سیاست گذاری نیست که آنها دیدگاهی مثبت تر از ما ارائه کرده باشند." از همین روست که امروز "حجاریان، داریوش همایون و یزدی" رهبر نهضت آزادی، در زمره تحسین‌کنندگان "اکثریت" اند.

اما ببینیم که تحلیل و سیاست "اکثریت" چه بود؟ به زبان خود این فرد، رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی ضد امپریالیست، انقلابی و مدافع و پیش برنده خواسته‌های مردم ایران بود. سیاستی که "اکثریت" بر مبنای این تحلیل در قیال جمهوری اسلامی اتخاذ نمود، نه فقط دفاع و یا حمایت از آن، بلکه اتحاد با آن بود. در اینجا بحث بر سر توجیه تراسی نظری به نام تحلیل، برای پیشبرد یک سیاست عملی نیست. حالا دیگر هر آدم کودنی هم فهمیده است که تحلیل "اکثریت" از ماهیت جمهوری اسلامی، صرفاً توجیهی برای پیشبرد سیاست دفاع از نظم موجود و رژیم ارتجاعی اسلامی توسط این جریان، بود. تفاوتی هم نمی‌کرد که جریان‌های امثال نهضت آزادی و بازرگان در راس باشند، یا حزب الهی‌های موسوم به خط امام.

اما نتایج عملی سیاست "اکثریت" چه بود؟ چیزی که مرسوم است و در منازعه جریان‌های مختلف با این سازمان مطرح می‌شود، لو دادن مخالفین جمهوری اسلامی ست. امامسانی بسیار فراتر از این مطرح است. کسی که از قدرت و جایگاه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، در مقطع پس از قیام، آگاهی داشته باشد، این را می‌داند، که چرخش "اکثریت" به دفاع و جانب‌داری از جمهوری اسلامی، تناسب قوا را به نفع جمهوری اسلامی برهم زد. این چرخش در حساس‌ترین مرحله، در شرایطی انجام گرفت که نبرد طبقاتی گسترده‌ای در جریان بود و توده‌های مردم ایران به نحو روزافزونی به رودرونی با رژیم برمی‌خاستند. در این شرایط، چرخش اکثریت به حمایت و جانب‌داری از جمهوری اسلامی، این امکان را به رژیم داد که سرکوب گسترده خود را به مرحله اجرا در آورد. بنابراین، نقشی که اکثریت در این میان به نفع جمهوری اسلامی و در خدمت سرکوب‌های آن، ایفا نمود، به مراتب حتماً بیش از حزب توده و دیگر، گروه‌های طرفدار جمهوری اسلامی بود.

و اما در ادامه کار، نتیجه عملی این سیاست چه بود؟ همکاری در کشتار توده‌های وسیع مردم و تحکیم رژیم اختناق و سرکوب. وقتی که جمهوری اسلامی در سال ۶۰، کشتار روزانه دهها و صدها نفر را در دستور کار قرار داد و جریان اکثریت، مردم را به دفاع و حمایت از متحد خود، رژیم سرکوب، کشتار و اختناق جمهوری اسلامی فرامی‌خواند، هیچ معنای دیگری جز همکاری در کشتار هزاران تن از مردم ایران و تحکیم رژیم اختناق و سرکوب نداشت.

جلادان دارند همه روزه اسامی دهها و صدها اعدام شده را در روزنامه‌های خود اعلام می‌کنند، جریان اکثریت نه فقط خود از جلادان دفاع و حمایت می‌کند، بلکه مردم را به حمایت و دفاع از جلادان فرامی‌خواند، اگر بر این کار، نام همکاری با جلادان در کشتار مردم نگذاریم، پس چه نامی می‌توان بر آن نهاد؟ جلاد، تنها لاجوردی، موسوی تبریزی، بهشتی، موسوی اردبیلی، رفسنجانی، نبود. این‌ها سرخود، به میل و اراده شخصی خود، مردم را کشتار نمی‌کردند. جلاد، جمهوری اسلامی، متحد اکثریت بود. چطور ممکن است، سازمانی شاهد کشتار هزاران تن از مردم باشد، خود را متحد و مدافع رژیم کشتار و سرکوب بداند، از آن پشتیبانی نماید و آنگاه بگوید، در این کشتار نقشی نداشته است.

از تمام این مسائل که بگذریم، به این جا می‌رسیم که

اکثریت و حزب توده، هر دو حتماً در جریان لو رفتن و دستگیری مخالفین جمهوری اسلامی، دست داشتند. رفیق سیامک اسدیان و هم‌راهان وی که در درگیری با نیروهای رژیم جان باختند، توسط یک اکثریتی شناسائی شدند و لو رفتند. آنها برای انجام یک عملیات به شمال ایران رفته بودند. برنامه آنها اجرا نشد. در بازگشت، در یکی از قهوه‌خانه‌های شهر، توسط یک اکثریتی که حالا معلوم نیست عضو یا سمپات آنها بوده است، شناسائی می‌شوند و در بین راه، نیروهای سرکوب رژیم راه را بر آنها می‌بندند و آنها را از پای درمی‌آورند. نقش اکثریتی‌ها در جریان دستگیری رفیق سعید سلطان‌پور نیز، از همان آغاز دستگیری وی از جانب اقلیت مطرح شد. حالا سران اکثریت می‌توانند بگویند که ما اعلامیه دادیم و اعدام وی را محکوم کردیم و یا چیزی در نشریاتمان ننوشتیم که مخالفین را شناسائی و به ارگان‌های سرکوب معرفی کنیم. اما سازمانی که ادعا می‌کند، ده هزار عضو داشت و حتماً چند برابر آن سمپات، چگونه می‌تواند فریاد دفاع از جمهوری اسلامی و حمایت از آن را سر بدهد، اما اعضای و هواداران آن، به جان مخالفین جمهوری اسلامی نیافتند و صدها تن را لو ندهند؟ چنین چیزی مطلقاً ممکن نیست.

وقتی که عضو مرکزیت "اکثریت" در آستانه انشعاب، به خاطر کینه و نفرت نسبت به "اقلیت" نوشته‌های "اقلیت" را به جای پخش در تشکیلات تحت مسئولیت‌اش به آتش می‌کند، روشن است که نیروی آموزش دیده تشکیلات‌اش، باید سر از تن اقلیتی‌ها جدا سازد. مگر در بحبوحه همین سرکوب‌ها، رهبران اکثریت و حزب توده، در دستورالعمل‌های درونی خود، به تشکیلات‌هایشان فرمان ندادند که با کمیته‌ها و سپاه همکاری کنند. این همکاری چه معنای دیگری جز همکاری در سرکوب مخالفان حکومت اسلامی می‌توانست داشته باشد؟

وقتی که سران "اکثریت"، حتماً پیش از آن که "اقلیت" و "اکثریتی" در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران شکل بگیرد، تصفیه نیروهای رادیکال و چپ سازمان را باشیوه‌های کثیف توطئه‌گری در دستور کار خود قرار داده بودند، روشن است که پس از انشعاب نیز می‌بایستی در سرکوب آنها با رژیم، متحد اقدام کنند. تفکر و مشی توده‌ای- رفرمیستی جریان موسوم به اکثریت، تحت رهبری نگهدار، از همان آغاز، توطئه‌گرانه بود. نگهدار می‌کوشد، مسائلی از این نمونه را که بر ملا می‌شوند، به عنوان نمونه‌های منفردی در دستگاه فکری "اکثریت" جا بزند. اما نه این نمونه‌ها منفردند و نه صرفاً شخص نگهدار، توطئه‌گر. اینها در مدتی کوتاه پس از قیام، به صورت یک باند که در راس آنها فرخ نگهدار، مهدی فتا پور، علی توسلی و عبدالرحیم پور، قرار داشتند، خود را متشکل ساختند. از آنجایی که تلاش برای پیشبرد خط توده‌ای- رفرمیستی‌شان، در سازمانی با ریشه‌ها و گرایش‌ها چپ به سانگی امکان پذیر نبود، به شیوه‌های مخفی و توطئه‌گرانه روی آوردند.

در اولین انتخابات کمیته مرکزی پس از قیام، که در واقع انتخاباتی هم به معنای واقعی نبود و یک رای‌گیری در خیابان و داخل مائین بود، کوشیدند، برای گرایش راست خود، آراء جمع‌آوری کنند و کلیه نیروهای چپ را که از پیش از قیام در سازمان باقی مانده بودند و یا تازه از زندان بیرون آمده بودند، از رهبری سازمان کنار بگذارند. که در کجا که نتوانستند کاری از پیش ببرند، و رفقانی برخلاف میل آنها آراء لازم را کسب کرده بودند، با دزدیدن آراء و ریختن آنها به حساب هم‌فکران‌شان، مانع انتخاب آنها شدند. مورد رفیق غلامیان لنگرودی (هادی) تنها یک مورد آن است که اخیراً توسط نقی حمیدیان افشاء شد.

آنها با این توطئه‌گری، تلاش نمودند که مسئولیت‌های تمام بخش‌های سازمان را در دست خود بگیرند و تشکیلات را یک‌سره قبضه کنند. آنها، همین شیوه را در شاخه‌های سازمان، در سراسر ایران به کار بردند. بنابراین، دست اندرکاران این شیوه‌های کثیف و توطئه‌گرانه، باندی بودند که برخی از آنها، نظیر علی

توسلی، دست کمی از فرخ نگهدار نداشتند. در واقع افرادی مثل مهدی فتا پور، علی توسلی، عبدالرحیم پور، میرمویذ(بهمن)، علی اکبر شاندیز(جواد)، پیشاپیش عمل می‌کردند و فرخ نگهدار، عمل آنها را برایشان تئوریزه می‌کرد.

با تمام این اقدامات، در هرج و مرجی که در ماه‌های اول پس از قیام، سازمان با آن رو به‌رو شده بود، آنها در یک لحظه متوجه شدند که یک بخش تشکیلات از دست آنها در رفته است و نشریه کار به کانون نیروهای چپ کمونیست سازمان تبدیل شده است. آنها روش توطئه‌گرانه خود را برای تسخیر آن نیز به مرحله اجرا در آوردند. به بهانه تقویت تحریریه نشریه کار، تعدادی از اعضای مرکزیت، به این بخش گسیل شدند. اما دیدند که در مبارزه رودرو نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. بنابراین همه آن‌هایی که آمده بودند، رفتند. چاره دیگری اندیشیدند. پلنومی دست چین شده از نیروهای طرفدار خود سازماندهی کردند که هدف اصلی و توطئه‌گرانه آن، تسویه حساب با نیروهای چپ سازمان، به ویژه تحریریه نشریه کار بود. با این پلنوم توانستند، این هدف خود را عملی سازند و با تصفیه جریان اقلیت از ارگان‌ها و مسئولیت‌هایی که هنوز در بخش‌هایی از تشکیلات داشتند، مشی رفرمیستی خود را بر سازمان حاکم سازند و دفاع از جمهوری اسلامی را به سیاست رسمی خود تبدیل کنند. بعد از آن نیز تا روزی که انشعاب رخ داد، انواع و اقسام اتهامات راعلیه اقلیت مطرح کردند. از همان پلنوم، تلاش کردند که در درون تشکیلات و بیرون از آن، اختلاف اقلیت و اکثریت را که اساساً بر سر ارزیابی از ماهیت هیئت حاکمه، استراتژی و تاکتیک‌های سازمان در شرایط جدید بود، به عنوان اختلاف میان طرفداران مشی چریکی و مخالفین آن معرفی نمایند.

اگر قرار باشد، روزی این باند توطئه‌گر، آن‌چه را که پس از قیام در سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران گذشت، بازگو کند، قطعاً یک کتاب حجیم و مفصل خواهد بود.

نگهدار نمی‌تواند، با اعتراف ظاهری به آن‌چه که از جانب دیگران افشاء می‌شود، به تبریّه خود و دیگر سران اکثریت بپردازد.

نگهدار تصور می‌کند که چون رژیم جمهوری اسلامی سرانجام، فعالیت آنها را نیز ممنوع کرد و حتماً برخی از اکثریتی‌ها را در زندان اعدام کرد، می‌تواند از آن وسیله‌ای برای تبریّه اکثریت، در همکاری این جریان در کشتار مردم ایران و تحکیم اختناق و سرکوب بسازد.

او به استدلال‌های مضحکی هم متوسل می‌شود و ادعا می‌کند که "ما می‌دانستیم، رژیم، ما را هم سرکوب می‌کند." اما لابد به خاطر فعالیت قانونی و "تلاش برای تاسیس و تقویت تشکل‌های مردمی در جهت تقویت جامعه مدنی و در جهت بسط دموکراسی" با ارتجاع حاکم متحد شدند!

واقعا که این دیگر اراجیف‌گونی‌ست تا توجیهی برای همکاری با ارتجاع در سرکوب مردم. بله، به ادعای نگهدار، اکثریت می‌دانست که رژیم آنها را نیز سرکوب می‌کند، اما با این وجود، جمهوری اسلامی را متحد خود می‌دانست. می‌دید که رژیم با تقویت ارگان‌های سرکوب، به تحکیم خود می‌پردازد و توسط همین ارگان‌ها مردم را کشتار می‌کند، اما شعار، پاسداران رابه سلاح سنگین مجهز کنید، سر داد.

این ادعاهای نگهدار، در دفاع از اکثریت، دیگر به تمام معنا، هذیان گویی ست. هیچ ادعا و توجیهی نمی‌تواند، بر نقشی که اکثریت، در همکاری با جمهوری اسلامی در کشتار هزاران تن از مردم ایران، و تحکیم رژیم سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی، ایفا نمود، سرپوش بگذارد. تلاش‌های امثال نگهدار، برای تبریّه "اکثریت" نتیجه‌ای نخواهد داشت. توده‌های کارگر و زحمتکار مردم ایران هرگز، نقشی را که جریان موسوم به "اکثریت" در همکاری با جمهوری اسلامی در کشتار و اسارت مردم داشت، فراموش نخواهند کرد.

تلاش برای تبریۀ "اکثریت" بی ثمر است

ماهیت طبقاتی و اهداف هر حزب و سازمان سیاسی، تعیین کننده مشی سیاسی، تاکتیک ها و شیوه برخورد آن به قدرت حاکم و طبقه و توده های تحت ستم است. یک سازمان سیاسی که از منافع طبقه سرمایه دار، ملاکین و اقشار مرفه میانی جامعه دفاع می کند، هدف آن، تحت هر شرایطی، حفظ نظام اقتصادی- اجتماعی موجود و تضمین فرمانروائی سیاسی طبقه حاکم است. اما این بدان معنا نیست که تمام سازمان های مدافع نظم موجود، تاکتیک های واحدی دارند و یا تحت هر شرایطی سیاسی، یک نقش را ایفا می کنند. طبقه سرمایه دار، در همان حال که یک طبقه با اهداف و منافع واحد است، در عین حال، متشکل از سرمایه دارانی است که هر یک نفع ویژه و مختص خود را نیز دنبال می کنند. احزاب مختلف بورژوازی، با تاکتیک های متفاوت، بازتاب این منافع و گرایشات درونی این طبقه اند. اما این که چه نقشی آنها در حفظ نظم موجود و در قدرت سیاسی بر عهده می گیرند، وابسته به تناسب قوای طبقاتی، در مبارزه طبقات متخاصم و در درون خود طبقه حاکم در اوضاع سیاسی متفاوت است. یک حزب سوسیال- رفرمیست که ملاً رادیکال ترین احزاب بورژوائی است، می تواند بسته به تناسب قوای طبقاتی، موقعیت طبقه حاکم و اوضاع سیاسی داخلی و بین المللی، نقش های متفاوتی را بر عهده گیرد و موقعیت های متفاوتی داشته باشد. یک بار نقش مستقیم سرکوب طبقه کارگر را بر عهده گیرد. بار دیگر در نقش حزب به اصطلاح اصلاح اجتماعی ظاهر شود و بورژوائی دیگر، حتا به کلی از صحنه سیاسی جامعه اگر به یک نمونه آن بخواهیم اشاره کنیم، حزب سوسیالیست- دمکرات آلمان را مثال می آوریم. این حزب در اوائل قرن بیستم، در جریان انقلاب کارگری ۱۹۱۸ آلمان، نقش سرکوب مستقیم جنبش کارگری و انقلاب کارگری آلمان را بر عهده داشت. همین حزب، در شرایط دیگر، در دوران تسلط فاشیسم، از صحنه سیاسی جامعه آلمان حذف گردید و حتا با سرکوب نیز روبرو گردید. در تناسب قوای داخلی و بین المللی پس از جنگ جهانی دوم، همین حزب، با یک رشته اصلاحات، پاسدار نظم سرمایه داری حاکم گردید. اکنون نیز در جایگاه یک حزب لیبرال عمل می کند. اما هیچیک از این موارد تغییری در نقش هائی که این حزب در مراحل و دوره های متفاوت، در خدمت تحکیم نظم سرمایه داری ایفا نموده است، پدید نمی آورد. این حزب، در هر دوره ای، وظیفه ای داشته و آن را انجام داده است. ما در ایران، با سیستم جافتاده و مرسوم حزبی نظیر کشورهای پیشرفته سرمایه داری با سیستم

های سیاسی پارلمانی، مگر در لحظاتی استثنائی رو به رو نبوده ایم. اما، احزاب و سازمان های مختلفی همواره وجود داشته اند و در مقاطعی از تاریخ یک صد سال اخیر، نقش ایفا کرده اند. حالا با به نفع نظم موجود و یا علیه آن، یا در جانبداری از طبقه حاکم، یا در ضدیت با آن. هرکس، هر نظری در مورد سازمان چریک های فدائی خلق ایران داشته باشد، این واقعیت را هیچکس نمی تواند انکار کند که این سازمان علیه نظم موجود بود و برای برافکندن آن جنگید. پس از قیام به علی که در اینجا فرصت پرداختن به آن نیست، دو گرایش در این سازمان شکل گرفت. یکی خواهان تداوم مبارزه سازمان برای برانداختن نظم موجود بود و دیگری حفظ این نظم. یکی، مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور کار قرار داد و دیگری دفاع و حمایت از جمهوری اسلامی و تلاش برای تثبیت و تحکیم آن. کسی نمی تواند این واقعیت را انکار کند که جناح اقلیت سازمان، علیه نظام اقتصادی- اجتماعی موجود و رژیم سیاسی پاسدار آن، جمهوری اسلامی بود و این مبارزه ای در دفاع از منافع و خواست های نه فقط طبقه کارگر، بلکه عموم توده های زحمتکشی بود که رژیم حاکم، ابتدائی ترین حقوق آنها را مورد تعرض و یورش قرار داده بود. اما مسیری را که جناح موسوم به اکثریت، در دفاع از نظم اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری موجود و همکاری، دفاع و حمایت از رژیم فوق ارتجاعی جمهوری اسلامی، در پیش گرفت، علیه تمام توده های مردم ایران بود. آنچه که امثال اکثریت و حزب توده، در آن مقطع از تاریخ جامعه ایران انجام دادند، صرفاً همکاری ساده و معمولی یک حزب رفرمیست، با قدرت حاکم نبود. بحث برسر این مسئله نیز که توده های و اکثریتی ها چند نفر را لو داده اند و به دست جلادان سپردند، ساده کردن مسئله و لاپوشانی تمام نقشی است که آنها در جنایات بی انتهای جمهوری اسلامی ایفا نمودند. فرخ نگهدار، یکی از سرکردگان جریان موسوم به اکثریت، اخیراً با نوشتن یک رشته نامه های اینترنتی، تلاش کرده است، با طرح برخی مسائل کم اهمیت و بحث برسر این مسئله که آیا "اکثریت" در ارگان خود، رهنمود لو دادن مخالفان جمهوری اسلامی را داده است یا نه، نه فقط تلاش می کند، بر تمام آنچه که این جریان در اتحاد با جمهوری اسلامی علیه مردم ایران و سازمان های سیاسی مخالف رژیم انجام داد، سرپوش بگذارد، بلکه حتا مدعی است که آن چه این جریان انجام

در صفحه ۷

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 498 April 2007

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی